



در شماره‌های پیشین ، گوشه‌ای از رهبریهای غلط و فساد رهبران کشورهای اسلامی را که عامل مهم عقب‌ماندگی مسلمین بود ، نشان دادیم و اینک پرده‌های دیگر این تراژدی را نمایش می‌دهیم

### صحنه دوم این تراژدی

قسمت دوم این تراژدی از سال ۱۳۲ هجری آغاز می‌شود و تا سال ۶۵۶ یعنی سال سقوط بغداد به دست هلاکو ختم می‌گردد . در این دوره که عباسیان بعد از سقوط بنی‌امیه بر مسند خلافت تکیه‌زده و زمام رسمی امور کشور پهناور اسلامی را در دست گرفتند تا مدتی که شور اسلامی در جامعه حکمفرما بود و مسلمین از حرارت معنوی اسلام گرم بودند و مردم کشورهای همجوار ، هنوز قدرت برابری با کشور اسلامی را نداشته و تجدید سازمان نکرده بودند ، خلفاء عباسی تا حدود زیادی لیاقت و شایستگی از خود نشان دادند ، از لحاظ فرهنگی ، سیاسی ، جغرافیائی ، اقتصادی ، نظامی و ... پیشرفت چشمگیری نصیب اسلام ساختند چنانکه در بخش علل پیشرفت اسلام توضیح دادیم که تشکیل بیت الحکمه ، ترجمه کتب ابراز نظرات علمی کلامی ، فلسفی و بسیاری از پیشرفتهای جغرافیائی در این دوره صورت گرفته است .

ولی کم‌کم که دربار خلافت به شکل دربارهای روم و ایران قدیم مرکز عیاشی ،

خوشگذرانی، میگساری و فساد گردید و خلفاء سرگرم خویشتن شده اداره مملکت را به دست وزراء و عمال و خواجهگان و دیگر اطرافیان خود سپردند و آنهاهم برای پر کردن جیب خویش و از پادراوردن رقبای خود و بهره‌مند ساختن خانواده و دوستان خویش تا آنجا که توان داشتند سوء استفاده نمودند، وضع اخلاقی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی جامعه اسلامی رو به ضعف نهاد و عملاً در دل کشور پهناور اسلامی حکومت‌های کوچکی از قبیل حکومت ظاهریان در خراسان، صفاریان در فارس، سامانیان در ماوراءالنهر، ساجیان در آذربایجان، زیاریان در گرگان، آل بویه در فارس و ایران، ایلکیان در ترکستان، اخشدیان در مصر، غزنویان در افغانستان و هند، سلاجقه در مرکز ایران و ماوراءالنهر، ادریسیان در مراکش، اغلییان در تونس، دلفیان در کردستان، فاطمیان در مصر و... تشکیل گردید و این حکومتها تنها در یک موضوع باهم وحدت نظر داشتند و آن اینکه با وجود ناتوانی و بدبختی خلیفه عباسی به نام وی بیعت بگیرند و در ضمن به منظور بودن سهم بیشتری از باقیمانده ممالک اسلامی با یکدیگر بجنگند و در صورت مقتضی خلفاء را "گم‌گور" نمایند.

**جرجی‌زیدان** پس از بیان این اوضاع اسفبار چنین نتیجه می‌گیرد "دشمنان اسلام که از شمال و مغرب و مشرق این ضعف و ناتوانی و هرج و مرج مسلمانان را دیدند فرصت را برای کینه توزی و انتقام، مناسب دانستند و از هر سه طرف به ممالک اسلامی حمله آوردند گرجی‌ها از شمال، صلیبیها از غرب و تاتارها از شرق حکومت اسلامی را متلاشی کردند.<sup>۱</sup>

البته وضع زمامداران اموی اسپانیا و جانشینانشان در این دوره نیز شاهت زیادی به وضع خلفای عباسی داشت یعنی آنان نیز در ابتدای کار تلاش و کوشش فراوانی در سروصورت دادن به اوضاع نابسامان کشور و پیشرفت فرهنگ و تمدن اسلامی مسدول داشتند تا آنجا که اسپانیا بشکل مظهر تمدن درجهان جلوه‌گر شد ولی کم‌کم بر اثر فساد و تباهی در دستگاه حکومت و رهبریهای غلط زمامداران اسلامی و عواملی از قبیل

۱- اختلافات داخلی و بسط و توسعه آن بوسیله عمال مسیحی

۲- خیانت وزراء، و زمامداران وطن‌فروش

۳- اشاعه میخواری و شهوترانی در میان جوانان بوسیله ایادی کلیسا

۴- ورود مشاوران نظامی مسیحی در ارتش اسلامی اندلس

۵- آزادی بی‌حساب مسیحیان در تبلیغات دینی و هجوم مبشرین مسیحی به اسپانیا.

۶- بسط مناسبات بازرگانی بین مسلمانان و مسیحیان

۷- نفوذ مسیحیان در فرهنگ مسلمانان .

کشور زیبا و پیشرفته<sup>۱</sup> اسلامی اسپانیا رو به شعف و سستی نهاد و بالاخره در سال ۸۹۷ هر این کشور بدست مسیحیان اروپا سقوط کرد.<sup>۲</sup>

### صحنه سوم این تراژدی

قسمت سوم این نمایشنامه غم انگیز از سال ۶۰۳ با استقرار حکومت چنگیزخان مغول آغاز می شود و در سال ۸۰۷ بامرگ تیمور لنگ پایان می پذیرد .  
در این دوره مغولها بر بیشتر ممالک اسلامی حکومت می کردند و با آنکه در ابتدا غیر مسلمان بودند ولی کم کم به اسلام جذب شدند و از لحاظ تمدن و فرهنگ بعضی از آنان تا حدودی آثاری هم از خود بجای گذاشتند اما بطور کلی جانیاتی که از این گروه نسبت به اسلام و مسلمین صورت گرفت و ضربه ای که ایشان بر انسانیت و تمدن و فرهنگ وارد کردند در تاریخ بشریت کم نظیر است .

" نهرو " سیاستمدار معروف هند ، در این باره می نویسد " امپراطوری خوارزم در مقابل هجوم مغول از میان رفت ، شهر عظیم بخارا که پراز کاخهای عالی و قصور پرشکوه بود و بیش از یک میلیون نفر جمعیت داشت به خاکستر مبدل گشت ، سمرقند پایتخت خوارزم نیز ویران شد و از جمعیت آن که متجاوز از یک میلیون نفر بوده فقط ۵۰۰۰۰ نفر زنده ماندند هرات و بلخ و بسیاری از شهرهای آباد و پر رونق دیگر همه ویران شدند و میلیونها نفر نفوس بشری نابود گشتند ، تمام هنرها و صنایع که در آسیای مرکزی در رونق بود ، برای مدت چند صدسال از میان رفت گوئی که زندگی و تمدن در ایران و در آسیای مرکزی قطع گردید ، هرجا که چنگیز عبور می کرد به بیابانی مبدل می گشت<sup>۳</sup> وی در مورد هولاکو پسر همین چنگیز چنین ادامه می دهد " او با خشم و کینه بسوی بغداد حرکت کرد و پس از چهل روز محاصره بغداد را مسخر ساخت و به این ترتیب کار شهر افسانه های " هزار و یک شب و تمام ذخائر و گنجینه های که در مدت ۵۰۰ سال امپراطوری عباسی در این شهر جمع شده بود پایان یافت ، خلیفه و پسران و نزدیکانش همگی کشته شدند چند هفته در بغداد کشتار و قتل عام ادامه داشت به طوری که رود دجله در طول چند کیلومتر از رنگ خون مردم سرخ شده بود گفته می شود که یک میلیون و پانصد هزار نفر در بغداد کشته شدند . تمام گنجینه های هنری و ادبسی و کتابخانه ها ویران و نابود شد و شهر بغداد بشدت خراب گشت و آسیب دید حتی

شبهه‌های آبیاری باستانی آسیای غربی که هزاران سال پیش بوجود آمده بود به وسیله هلاک‌و خراب شد و از میان رفت. شهرهای " حلب " و " ادیسه " و بسیاری از شهرهای دیگر نیز به همین سرنوشت گرفتار شدند و تیرگی و سیاهی بر آسیای غربی چیره‌گشت.<sup>۴</sup> خو راست با اشاره‌ای به رفتار غیر انسانی " تیمور لنگ " که مدعی بسود از نوادگان چنگیز است به صحنه سوم این نمایشنامه غم‌انگیز پایان دهیم.

او مانند دیگر مغولان ساکن آسیای میانه، مسلمان شده بود ولی این مسالسه حتی در برخورد با مسلمانان به هیچ وجه او را نرمتر و ملایمتر نمی‌ساخت هرچا که او می‌رفت حرمان و مصیبت و فقر و بیچارگی بوجود می‌آمد. مهمترین لذتش این بود که با کله‌ها و جمجمه‌های انسانی هرمهای بزرگ بسازد... از دهلی در شرق تا آسیای صغیر در غرب صدها هزار نفر بفرمان او کشته شدند تا از جمجمه‌های ایشان هرمهای بزرگ برپا گردد.

نقل شده است که او در یک محل از ۲۵۰۰ نفر انسان زنده برجی ساخت و آنهارا در میان آجر و ساروج ساختمان قرار داد...

تیمور هیچ سازمان منظمی بوجود نیاورد و هیچ چه مثبتی از خود بجان گذاشت و مانند چنگیز هیچ انسان شایسته و لایقی نپروراند که بتواند امپراطوری او را حفظ کند و ادامه دهد، بدین‌قرار امپراطوری تیمور با خود او پایان یافت و فقط خاطره تلخی از کشتار و مصیبت باقی گذاشت...<sup>۵</sup>

### صحنه چهارم این تراژدی

این نمایشنامه غم‌انگیز از مرگ تیمور ( ۸۰۷ ) آغاز می‌شود و در اثنای جنگ جهانی دوم ( ۱۳۴۲ ) با برکناری عبدالعزیز ثانی وسیله کمال اتاتورک پایان می‌پذیرد. امتیاز سلاطین عثمانی در این دوره طولانی ( شش قرن ) بیشتر مربوط به بهادری و کشورگشایی آنها بود و گرنه از لحاظ اصول انسانی و رعایت مقررات اسلامی و رهبری صحیح جامعه مردم شایسته‌ای نبودند.

زمامداران ترک بر سر تصاحب مقام حتی از برادر کشی و فرزندکشی ابادداشتند و به عیاشی و می‌گساری و شهوترانی سرگرم بودند و زمام امور مملکت را به دست وزراء و غلامان سپرده زنان حرمسرا در تعیین کارمندان و اداره امور نقش موثری داشتند. " ویل دورانت " درباره سلاطین عثمانی و بی‌کفایتی آنها می‌نویسد

سلاطین عثمانی اگرچه بیش از هر سلسله مسیحی برسرکار ماندند اما بتدریج فاسد می شدند زیرا اوقات خود را در حرمسرا می گذراندند و زمام امور را به دست وزیران زودگذر رها می کردند که مقام ناپایدارشان آنان را بدین فکر می انداخت که برای دوره برکناری خویش ثروتی ببندوزند.

وی در مورد سلطان محمد ثالث چنین ادامه می دهد " محمد ثالث، سلطنت خود را طبق سنت با کشتن نوزده تن از برادرانش آغاز کرد تا مردم را به آرامش وادارد. و در مورد سلطان مراد می نویسد " روی هم رفته صد هزار نفر در دوره سلطنت او کشته شدند و این عده غیر از کسانی هستند که در جنگ جان سپردند و سرانجام در سن ۲۸ سالگی در نتیجه بیماری نفوس که از میگساری بسیاری ناشی شده بود درگذشت. ۶ نویسنده کتاب تاریخ امپراطوری عثمانی درباره بی کفایتی و رهبریهای غلط

سلاطین عثمانی چنین می نویسد

" هرگاه به یادآوریم که فرزندان سلاطین پیشین، مردان کاهل خوشگذرانی بودند که روزگار را در کنار کنیزان و خواجگان حرمسرا سپری می ساختند. سبب سستی و ناتوانی مردانی که در آخرین دوره های امپراطوری عثمانی به سلطنت رسیدند بر ما روشن خواهد گشت. ۷

البته وضع سلاطین صفوی و قاجاری در ایران بهتر از وضع امپراطوری عثمانی نبود، بسیاری از آنها نیز جلاد، عیاش، می گسار و ستمگر بودند شاه عباس با همه آوازه اش پسر ارشدش صفی میرزا را کشت و برادرش موسوم به " خداینده میرزا" را کور کرد. ۸ شاه اسماعیل ثانی مردی خون آشام بود که ادوارد براون درباره اش می نویسد " دوره سلطنت اسماعیل کوتاه و خونین بود، با اشخاصی که به ادعای تاج و تخت متهم بودند چنان رفتار می کردند که سخت ترین و سعتترین سلاطین عثمانی با اعدای خود نمی کردند در ابتداء دو برادر خود و پس شش نفر شاهزاده را به قتل رسانید. ۹

- ۱- تاریخ تمدن اسلام ج ۴ ص ۲۷۷  
 ۲- در این باره به کتابهای تاریخ عرب و اسلام - اندلس سرزمین خاطره ها- و تاریخ تمدن اسلام مراجعه شود  
 ۳ و ۴- نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۴۷۶ - ۴۸۳  
 ۵- نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۵۲۷  
 ۶- تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۲۱ ص ۵۶۰  
 ۷- کتاب نامبرده ص ۲۴  
 ۸ و ۹- تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر (ص ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۰۹)

# حدود آزادی در تربیت

۱

دکتر علی قائمی امیری - تهران

لطمه وارد آمده و گرفتار عقده روانی خواهد شد در نتیجه رشد جسمی، روانی و فکری او متوقف می شود. طرفداران این نظر آنچنان در باره آزادی مطلق کودک تبلیغ میکنند که حتی کار را به هرچو مرج میکشاند.

گروهی دیگر عقیده دارند، که کودک باید شدیداً تحت کنترل و انضباط باشد و کاری جز براساس نظر مربی انجام ندهد، باید حالت دفاعی در او سرکوب شده و مقاومتش در برابر مسائل درهم بشکند تا حالت تسلیم و سکون در او پدید آمده تابعیت از قوانین و نظامات را بپذیرد.

پیش از آنکه نظر گروه سوم را بگوئیم به ارزیابی دونظر فوق پرداخته

بحث مربوط به آزادی و ابعاد آن در فلسفه و مکاتب بحثی است وسیع و پیرامنه و آراء و عقاید در آن زمینه مختلف و متنوع است. در علم تربیت نیز از آن بحث به میان آمده و دانشمندان درباره آزادی و حدود آن سخنان گوناگونی گفته اند. آنچه که درباره آزادی کودک از نظر تربیت آمده است لافل سه نظر است گروهی معتقدند که تمایلات و خواسته های درونی کودک بهترین راهنمای او به سوی سلامت تن و روان و سعادت آینده کودک است.

بدین سان طفل در انجام خواسته ها و تمایلاتش باید آزاد باشد و هرچه را که خواست و هوس کرد باید بتواند انجام دهد، وگرنه بروحیه اش

انجام وظایف شانه خالی کند، در فعالیت‌های جمعی شرکت نکند و دیگران را مورد آزار قرار دهد و...

در مورد محدودیت مطلق کودک نیز معتقدیم نه ممکن است و نه بصلاح او و جامعه‌اش. امکان پذیر نیست از آن بابت که آزادی منشاء فطری و درونی دارد و جلوگیری و محدود کردن آن گاهی موجب مقاومت‌ها، طغیان‌ها و لا اقل سرخوردگی‌ها می‌گردد.

بعلاوه آزادی از ویژگی‌های انسان و موجبی برای انتخاب و اختیار اوست تکامل و تعالی انسان و ارزش تلاش و فعالیت او تا حدود زیادی بستگی به آزادی او دارد انسان تا آزاد نباشد قدر کار و شرافتش معلوم نمی‌شود و برای رفتار اجتماعی و اعمال مذهبی ارزشی و قیمتی نیست.

محدودیت مطلق بمصلحت فرد و جامعه نیست از آن بابت که بر اثر انضباط شدید نیازهای کودکان نادیده گرفته شده و امنیت روانی‌شان دچار خطر می‌شود، و در نتیجه او زندگیش راهمیشه آشفته و متزلزل خواهد دید بررسی‌های روانشناسان نشان داده است که محدودیت شدید کودکان بتناسب و براساس موارد مختلف عوارضی چون بی‌حالی، سستی، گوشه‌گیر، خودسری، مقاومت تجاوز، تسلیم بی‌حساب، بی‌علاقگی نسبت

و جنبه امکان و مصلحت آن را مورد بررسی قرار میدهیم و یادآور میشویم که:

آزادی مطلق و بی‌بند و بار نه امکان پذیر است و نه در صورت امکان به مصلحت فرد و جامعه.

امکان پذیر نیست از آن بابت که تمایلات و هوسهای افراد در خانه و اجتماع مکرر گوناگون و متفاوت است و آزادی هر کدام در اعمال و خواسته‌ها و اجرای تمایلات موجب دوگونگی و چندگونگی عمل و نتیجه آن پیدایش تضاد و تعارض است.

فی المثل اگر بخواهیم آزادی بی‌قید و شرط کودکی را در خانه بپذیریم بالتبع باید اجازه دهیم که مصالح و منافع دیگران نادیده گرفته شده و اعضای خانواده بحساب نیایند.

اما اینکه آزادی بی‌قید و شرط به مصلحت نیست زیرا بی‌آمدهای آن به مراتب سخت‌تر و تلخ‌تر از اختلالاتی است که در اثر محدودیت‌های شدید در زمینه آزادی پدید می‌آید. تمایلات و خواسته‌های شخصی، آدمی را به سوی گمراهی و فساد سوق داده غلام حلقه بگوش‌غریز و شهواتش خواهد ساخت و در سایه این آزادی خود را مجاز می‌یابد که مصالح دیگران را فدای منافع خود بخواهد از پذیرش مسئولیتی که بنظرش دشوار و نامطبوع می‌آید سرباز زند، از

دارای جسم و جانی سالم و اندیشه ای روشن و پرورده باشند ، برای وصول بااهداف انسانی خوب نقشه بکشند برای حل دشواری‌ها راه‌های مختلف در نظر بگیرند از امکانات گوناگون برای وصول به اهداف استفاده برند ، نیکو تصمیم بگیرند و نیکو عمل کنند و در مواجهه با فرهنگ یا نظریه‌های جدید صاحب نظر باشند، قدرت انتخاب داشته و درانجام اعمال و رفتار، مختار باشند دارای صراحت لهجه و اخلاقا شجاع باشند .

بتوانند خود را از پای بندی به ارزشهای دروغین رهائی بخشند، مقید به مرز و قانونی باشند خود را از هرگونه بندگی جز بندگی خدا رها کنند و ...

برای وصول به این اهداف ، آدمی باید آزاد باشد پس غرض از آزادی در تربیت دادن امکانات لازم برای وصول به هدف کمال یا گام برداشتن در مسیر تعالی و رشد است .

کودک باید آزاد باشد، تا از آن برای حفظ و تمامیت وجودی خود اقدام کند نه برای تاخت و تاز غرائز. باید به او آزادی داد تا نیروی کافی و اختیار برای انجام وظیفه انسانی داشته باشد نه آفریدن فاجعه .

براین اساس آزادی کودک مشروط و همدار است و آنجا که آزادی درخلاف مسیر هدف قرار گیرد او محدود خواهد

به جهان ، ترس ، دروغ بافی ، بهانه گیری شکست در تحصیل و ... پدید می‌آورد . و زندگی بردگی برای او نصیب می کند چه بسیار کودکان محدود که هرگز به مرحله رشد و استقلال نرسیده اند و درزندگی اجتماعی دنباله رو و تسلیم بوده اند ، آنچنان که طرز فکرشان به تقلید از دیگران ، گام شان در طریق مصالح دیگران و روش زندگی شان حاصل تحمیلات فرهنگی دیگران بوده است .

خطر بزرگتر که از این محدودیت و انضباط ناشی میشود اینست که کودک بعدها قدرت مقابله با تضادها و دشواری هارا از دست خواهد داد و قادر به حل مسائل ، رفع و دفع تضادها مقابله با مشکلات و موانع نخواهد بود . این گونه کودکان از لحاظ فکری عمری برده و فلج اند و جامعه باید سرپرستی شان را عهده دار گردد .

برای اینکه ببینیم چه نوع آزادی باید به کودک داد ، نخست باید دید که چه هدفی از تربیت داریم و کودکان را برای وصول به چه اغراضی می‌پروریم ؟

نظریه سوم :

هدف ما از تربیت کودکان پرورش افرادی است که بتوانند در حال و آینده مفید بحال خود و جامعه باشند



بود و این نظر سوم، درباره آزادی کودکان از نظر علمای تربیت است.

اینکه دادن آزادی به کودکان ضروری است از آن بابت است که در سایه آن مسأله اختیار شکل می گیرد و از سوی دیگر کنترل و محدودیت آن هم ضروری است از آن جهت که در سایه آن سلامت و سعادت همه جانبه کودک تأمین می گردد زندگی نوعی داد و ستد است و در این داد و ستد رعایت همه ابعاد و جوانب و شئون دو طرف معامله بایسد بشود در عین اینکه فرد آزاد است، آزادی او نباید امنیت و اختیار دیگران را بخطر افکند.

بدین بیان که تصویر شد سیر تربیت در جنبه آزادی، سیری است بین دو قطب آزادی مطلق و محدودیت و انضباط شدید.

بررسی برنامه های تربیتی اسلام نشان می دهد که روش تربیتی اسلام با این نظریه منطبق می باشد یعنی آزادی محدود البته معنی محدودیت آن نیست که نیازهای اصیل جسمی و روانی کودک را نادیده بگیریم و یا به او مجال اندیشیدن و تفکر، تمرین آزادی و آزادی ندهیم هدف این نیست که در سایه این محدودیت تمایلات فطری و غرائز او را نادیده بگیریم و یا آن را سرکوب کنیم بلکه غرض آنست که به طفل آزادی مطلوب دهیم آن آزادی که بر اساس

ضرورت یا رفع نیازی باشد.

بدین سان تربیت یافته اسلامی آزاد است، آزاد بدان معنی که ناگزیر نیست تن به دناات ها و رذالت ها دهد و یا امری را که خلاف قوانین و نظامات اندیشیده است مرتکب شود او در عین آزادی خود را تابع قانون حق می داند، تلاشش در چهار چوب آن و جولانگاهش در آن حد و مرز است شک نیست که برای وصول به چنین هدفی از زمینه های چون پرورش عقل و اراده، تربیت فکر، دادن حق انتخاب، واگذاری مسؤلیت، معاشرت و بازی با او، ذکر داستان، تشبیه و تشویق باید استفاده کرد.

والدین و مربیان را در طریق وصول بدین اهداف، آگاهی و هشاری بسیار لازم است آنان باید مراقب باشند که امر و نهی های خود را تا حدود زیادی تعدیل و کنترل های خود را عاقلانه کنند و اگر صاحب نظران، تربیت را از یک دیده " هنر " میدانند بدان جهت است که در آن ظریف کاریهایی اینچنین مطرح است و انجام آن از هر کسی ساخته نیست آنچه ما در این سلسله بحث ها تعقیب خواهیم کرد بررسی گسترده تر ابعاد مسائل فوق و زمینه های مربوط به حدود آزادی در تربیت است بدان امید که ما را دیدی نافذتر در امر تربیت فرزندان حاصل شود، و گام مادر طریق پرورش کودکان، اندیشیده تر گردد. ●

# رازداری

محسوب می‌گردد زیرا حفظ اسرار دیگران حکایت از یک نیروی فوق العاده روحی و ایمان قوی باطنی میکند که سرای را به عنوان امانت به‌وی سپرده‌اند و کاملاً حفظ می‌کند.

اسلام موضوع را از دوفرد را در خفا از نظر دور نداشته و رنگ انسانی به آنها داده است و از روابط غیر صحیح را نهی و روابط درست و معقول را مورد تایید قرار داده است تا آنجا که آنچه را که در مجالس بین فرد یا افراد رد و بدل می‌شود داخل در امانت قلمداد کرده است یعنی هم‌چنانکه برای هر فرد واجب است مالی را که بطور امانت بدست وی سپرده‌اند در حفظ و حراست آن کوشش کند و آنرا سالم به صاحبش رد نماید و هم‌چنین لازمست مطالبی که بعنوان راز در مجلسی گفته می‌شود و

یکی از اصول برادری و اخوت در اسلام رازداری است یعنی اگر برادر مسلمانی رازی را پیش کسی نقل کرد و امانت سپرد او باید از افشای آن پیش دیگران خودداری نماید. حتی اگر در مورد این راز از او سؤال کردند می‌تواند آنرا انکار کند و بهر طریقی که صلاح می‌داند از افشای آن خودداری نماید. <sup>۱</sup> از اینرو گفته‌اند انسان می‌تواند اسرار درونی خویش را پنهان سازد و این عمل، کذب محسوب نمیشود و عین این عمل در مورد دیگران نیز صدق می‌کند و ناگفته پیداست که این امر مقتضای برادری و انسانیت است که اسباب اهانت و ایذاء شخص دیگر را فراهم نیاورد و این کار نه تنها دو روئی و نفاق نیست و یک چنین شخص در عمل خود ریاکار نمی‌باشد بلکه شخصی مسئول و متعهد

علی (ع) در کلمات قصار خود چنین می‌فرماید فاش کردن رازی که بتو سپرده شده است خیانت و (یکنوع) مکر و حیله است<sup>۵</sup> و در برخی از روایات از (افشای سر) "نوره" تعبیر آورده شده است.

از این رو لازمست انسان اسرار دیگری را در سینه‌ی خود دفن کند چنانکه از برخی از ادباء پرسیدند چگونه راز دیگری را حفظ می‌کنی؟ گفت "أَنَا قَبْرُهُ" یعنی اسرار را در اعماق روحم دفن می‌کنم و آنها را فاش نمی‌سازم سینه‌های احرار محل دفن و مخفی داشتن رازها است<sup>۶</sup>

اصولا رازداری با عقل رابطه مستقیم دارد باین ترتیب راز داری یکی از علائم عقل سالم می‌باشد و هرچه عقل سالمتر باشد رازداری شخص زیادتیر است. از این رو از علی (ع) چنین نقل کرده‌اند. دل شخص احمق در زبان او است یعنی او قدرت ندارد که آنچه در دل او است نگاهداری کند و آنها را به فوریت بدون اینکه خودش متوجه آن باشد آشکار می‌سازد.<sup>۷</sup> چنانکه زبان شخص عاقل (زن و مرد) در قلب او است یعنی بدون تفکر و تأمل، زبان به سخن نمی‌گشاید و بغوریت آنچه را که در دل او است آشکار نمی‌سازد.

صورت امانت بخود می‌گیرد هر فردی در حفظ آن بایستی بکوشد.

رسول اکرم (ص) فرمود اگر شخصی سخنی را پیش شخص دیگری گفت و او به آن متوجه شد پس آن سخن نزد او امانت است.<sup>۲</sup>

و نیز آنحضرت می‌فرماید کسیکه با دیگری هم‌نشینی کند، آنچه در مجلس می‌گذرد امانتی است نزد آنان و برای مومن جایز نیست عیوب برادر دینی خود را نقل کند (وراز او را آشکار سازد)<sup>۳</sup>

چنانکه ملاحظه می‌کنید اسلام حتی در گفتگوهای خصوصی و رازهای درونی مسلمانها تنها برای اصلاح و ایجاد هم‌بستگی در جامعه مداخله می‌کند و با ایجاد مسئولیتی سنگین برای هر یک از افراد، گامهای مثبتی در تحکیم روابط اجتماعی جامعه مسلمانان و بهبود آن برمی‌دارد. و از اینرو افشای رازرا خیانت محسوب می‌دارد.

پیامبرگرامی اسلام (ص) به ابودر غفاری صریحا می‌فرماید اباذر سخنانی که در مجالس گفته می‌شود امانت بوده و افشای آنچه در مجلس می‌گذرد خیانت است از آن بیرهیز<sup>۴</sup>

تذکر این نکته لازم است که این دستور، یک دستور انسانی است از اینجهت، خوب و بد بودن افراد در این قسمت موثر نیست.

## منشاء روانی افشای سر

دوستی و برادری می‌گردد و اثر آن به صورت افشای اسرار دیگران ظاهر می‌شود. از آنچه گفتیم معلوم می‌گردد که فاش نمودن سر بطور کلی خیانت است خواه صاحب راز آنرا نزد آنشخص بامانت سپرده باشد یا همینطور از آن با خبر گردد و بهرحال افشای سر دیگران گاهی بصورت سخن چینی انجام می‌گیرد و گاهی به صورت غیبت و درهمین حال یکی از گناهان کبیره محسوب می‌شود و روایات معتبری آنرا نهی کرده است.

در فاش ساختن راز دیگران ، عوامل متعددی ممکن است دخالت داشته باشد از جمله عوامل زیراست

- ۱- دشمنی و کینه باطنی که نسبت به فرد در قلب خود احساس میکند.
- ۲- تصور نفع مالی در افشای سر.
- ۳- خیاکت درونی و پستی باطنی داعی قوی برای قطع پیوند

- ۱- امام باقر (ع) فرمود: **مَأْكُلٌ مَا يَعْلَمُ يُقَالُ وَلَاكُلُّ مَا يُقَالُ حَانَ وَقْتُهُ وَ لَاكُلُّ مَا حَانَ وَقْتُهُ حَضَرَ أَهْلَهُ** یعنی برانسان واجب نیست که هرچه را که می‌داند بگوید و نه هرگفته‌ای وقت گفتن آن رسیده است و نه هرگفته‌ای که وقت گفتنش فرارسیده است؛ هرکسی اهلیت شنیدن آنرا دارد (سفینه البحار ج ۱/ ۴۹۱)
- ۲- **إِذَا حَدَّثَ الرَّجُلُ نَمَّ النَّيْفَتِ فَبِأَمَانَةٍ بَحَارِ ج ۱/ ۷۵** مؤمن قبیحاً بحار
- ۳- **الْمُجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ وَلَا يَجِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقُولَ عَنْ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ قَبِيحًا** بحار ج ۱ چاپ قدیم
- ۴- **يَا أَيُّدَارُ، الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ وَإِفْشَاؤُكَ سِرَّ أَخِيكَ خِيَانَةٌ فَاحْتَبِ ذَلِكُ** (بحار ج ۷۷/ ۷۹)
- ۵- **إِدَاعَةُ سِرِّهِ وَ دَعْوَةُ عَدُوِّهِ** (بحار ج ۱۵/ ۱۷۵ چاپ قدیم باب تتبع عیوب ..)
- ۶- **صُدُورُ الْإِخْرَاقِ قَبُورِ الْأَسْرَارِ**
- ۷- **قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي قَبِيهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ**.

## بقیه: نقش زمانه در افشای سر...

شاه عباس ثانی نیز در شرابخواری افراط می‌کرد و سلطان حسین نیز آدمی بی‌حال بوده، و اما عباسی و فساد دربار فتحعلی شاه و ناصر دین شاه و دیگران به قدری روشن است که لازم به تذکر نمی‌باشد علیهذا این بی‌کفایتیها و ندانم کاریها و عیاشیها و ستمگریهای زمامداران کشورهای اسلامی و رهبریهای غلط آنان بود که موجب گردید جهان اسلام کم‌کم رو به ضعف نهد و بعد از جنگ جهانی اول و دوم چنان تجزیه گردد که به این زودیها نتوانند روی پای خود بایستند و مجد و عظمت گذشته را بازیابند.